

ظرفیت‌های الهیات سیاسی یوهان باپتیست متس برای الهیات روایی

جعفر فلاحی^۱

(تاریخ دریافت مقاله: ۹۷/۷/۴ - تاریخ پذیرش: ۹۷/۱۰/۲۶)

چکیده

الهیات روایی با تأکید بر روایت و نقد سیطره معیارهای کلی و عام برخاسته از روشنگری در الهیات مسیحی، هویتی متمایز یافت. تأکید بر روایت‌های سنتی و درون‌فرهنگی هر گروه و اجتماع، در این الهیات منجر به دوری این نحله از پراکسیس، و علاوه بر این، منجر به انزوای فرهنگی و دوری از جهان معاصر چندفرهنگی شده است. از سوی دیگر الهیات سیاسی متأله آلمانی یوهان باپتیست متس با تکیه بر مفاهیم روایت، خاطره و همبستگی، که مؤلفه روایت در آن‌ها نقش اساسی دارد، هم متوجه پراکسیس است و هم دغدغه گفتگوی بینا فرهنگی دارد. بنابراین شاهد آن هستیم که الهیات سیاسی یوهان باپتیست متس، اگر چه در زمره الهیات روایی به معنای اخص به حساب نمی‌آید، با این حال با تکیه بر مفاهیم خاطره، روایت و همبستگی، امکاناتی را در اختیار الهیات روایی می‌گذارد که این الهیات با تکیه بر آن‌ها می‌تواند از تنگنای انزوای فرهنگی و انفعال اجتماعی بیرون آید.

کلید واژه‌ها: الهیات روایی، الهیات سیاسی، الهیات مسیحی، پراکسیس، روایت، گفتگوی بینا دینی، یوهان باپتیست متس

۱. شرح مسئله

الهیات روایی^۱ مهم‌ترین مؤلفه در ساختار الهیات را روایت می‌داند و می‌کوشد این عنصر مهم را در الهیات مسیحی احیاء کند. متألّهان روایی بر قالب روایی کتاب مقدس و علاوه بر آن بر شأن روایی تجربه و هویت بشر تأکید دارند و با تکیه بر همین ویژگی‌های متن دینی و هویت بشر، رویکرد الهیاتی خود را تعیین می‌کنند. این رویکرد الهیاتی توانسته است در دهه‌های اخیر توجه‌هایی را به خود جلب کند و در رفع بعضی از مشکلات توانایی‌هایی نشان دهد. با این حال یکی از ایرادهای اساسی وارد بر الهیات روایی آن است که گرفتار محافظه‌کاری و انزوا است و سوپیه انتقادی و اجتماعی ندارد.

از سوی دیگر، یوهان باپتیست متس^۲، متألّه سیاسی کاتولیک، اگر چه از چهره‌های الهیات روایی به حساب نمی‌آید، اما رویکردش در استفاده از روایت می‌تواند پیشنهادی مثبت و مؤثر در برابر الهیات روایی باشد.

در ادامه، ابتدا الهیات روایی و تنگنای انزوا و محافظه‌کاری را که گریبان‌گیر این‌گونه از الهیات است معرفی خواهیم کرد. سپس به الهیات متس و اهمیت روایت در آن خواهیم پرداخت. نهایتاً خواهیم گفت که رویکرد متس به روایت در الهیات او، می‌تواند نقشی مثبت در رفع بعضی از کاستی‌های الهیات روایی داشته باشد.

۲. پیشینه تحقیق

اثری علمی درباره تأثیرات یا ظرفیت‌های الهیات سیاسی متس برای الهیات روایی یافته نشده است. با این حال درباره الهیات متس و درباره الهیات روایی آثار مجزایی نگاشته شده‌اند. در زبان فارسی حجم ناچیزی از مطالب را در این باره در دست داریم؛ فصلی از کتاب استیور دان با عنوان *فلسفه زبان دینی به معرفی الهیات روایی* [۱] و نیم‌فصلی از کتاب حسن محدثی با عنوان *الاهیات/انتقادی به معرفی آرای الهیاتی متس می‌پردازد* [۳]. به زبان انگلیسی آثار متعددی درباره الهیات روایی و الهیات سیاسی متس به نگارش درآمده است که در قسمت منابع این مقاله شماری از آن‌ها فهرست شده‌اند.

1. narrative theology

2. Johann Baptist Metz

۳. الهیات روایی و تنگنای آن

۳.۱. الهیات روایی

شیوه روایی شیوه بیانی مهمی در زبان بشر است. بعضی از اندیشمندان آن را همزاد زبان، و حتی زبان را برآمده از آن می‌دانند [۱۱، ص ۲۲]. کهن‌ترین یافته‌ها از بیان کتبی و شفاهی بشر حاوی صورتهایی روایی مثل داستان و اسطوره بوده است. با این حال روایت در معارف بشری همواره شأن ثابتی نداشته و با فراز و فرودهایی همراه بوده است. یکی از مهم‌ترین تنگناهای روایت، چالشی است که سابقه آن به یونان باستان و تقابل با نگرش‌هایی فلسفی می‌رسد.

سابقه تقابل بین دو گونه معرفتی متافیزیکی و روایی لااقل به زمان پیشاسقراطیان بازمی‌گردد. دان کیوپیت، پارمنیدس را نخستین کسی می‌داند که کوشید یک «متافیزیک ناظر بر امر مطلق» پدید آورد: صورتی مطلوب از معرفت که ضدروایی، بی‌زمان و فارغ از کنش باشد [۵، ص ۴]. نخستین چالش‌های بین شیوه بیانی روایی و شیوه بیانی انتزاعی فلسفی در الهیات ادیان ابراهیمی را می‌توان در صدر مسیحیت و حتی پیش از آن در تلاش‌های فیلون اسکندرانی برای آشتی بین الهیات مبتنی بر کتاب مقدس و تفکر یونانی دید؛ یعنی آنچه به رابطه آن و اورشلیم معروف شد. روایت تنها کلیدواژه برای ورود به این چالش و مباحثه نیست، بلکه شاید استعاره و نماد هم باب‌هایی دیگر - هم‌شأن و البته مرتبط با روایت - برای بررسی این چالش باشند [۱، ص ۲۴۳]. با این حال هر یک از این دو مفهوم مهم ادبی را برگزینیم، قدر مسلم آن است که دغدغه فیلون و متألهان سوفیادوست مسیحی در آن دوره برقراری آشتی بین کلیتی ذوووجه و پرمعنا (و البته پر از تناقض‌های فلسفی) به نام داستان‌های کتاب مقدس با مضمون رابطه خدا و انسان و جهان، و بیانی نسبتاً تک‌معنا و انتزاعی‌تر به نام بیان فلسفی بوده است.

در دین مسیحیت، از زمان صدر مسیحیت تا دوره مدرن شاهد افزوده شدن بر اهمیت مباحث الهیاتی با سویه فلسفی در نزد نخبگان متأله، و افزوده شدن بر اهمیت روایت نزد نخبگان الهیات عملی و دینداران عادی بوده‌ایم. البته این به معنای بی‌توجهی

متألهان بزرگ به روایت و اهمیت الهیات روایی نیست. برای مثال بوناونتور^۱ متأله مهم مسیحی در سده سیزدهم در کتاب/ختصار^۲ از اهمیت بُعد روایی سنت و عمل می‌گوید: «مثال بیش از برهان، عهد و پیمان بیش از استدلال، و پارسایی بیش از تعاریف می‌توانند ذهن را تحریک کنند.» بنابراین از کتاب مقدس نباید مثل سایر علوم به صورت تعریف و تحلیل برای اثبات خصوصیتی برای شیئی استفاده کرد، بلکه متن مقدس «باید واجد صورت‌های خودش باشد که بنابر احساسات مختلف، به شیوه‌های متفاوتی تأثیر می‌گذارد؛ بنابراین اگر کسی از اوامر و نواهی تأثیر نگیرد، ممکن است از مثال‌های روایی متأثر شود، و اگر کسی تحت تأثیر این هم قرار نگیرد ممکن است از الطافی که به او نشان می‌دهند متأثر شود؛ و اگر کسی حتی از این هم اثری نپذیرد ممکن است تحت تأثیر سرزنش‌های حکیمانه، وعده‌ها و تهدیدهای موحش قرار گیرد، و به سوی پارسایی و ستایش خداوند ترغیب گردد.» [۸، ص ۲۱۴].

با ظهور دوره مدرن و یکی از برجسته‌ترین صورت‌های آن یعنی تفکر دوره روشنگری، حقیقت در وجه گزاره‌ای آن اهمیتی بیش از پیش یافت و این باور رواج پیدا کرد که روایت‌های کتاب مقدس حاوی حقیقتی هستند. در واقع روایت‌های کتاب مقدس پوسته‌ای حول گوهر پیامی موجز شمرده شدند که دیندار خردباور امروزی می‌تواند این پیام یا نکته موجز را در قالب تراشیده یک گزاره بیان کند. بنابراین روایت‌های کتاب مقدس بیان همان حقیقت موجز و گزاره‌ای، در قالبی متشکل از شخصیت، پیرنگ، لحن و زمان برای افرادی هستند که توان عقلانی برقراری ارتباط با صورت مختصر و انتزاعی گزاره‌ای را ندارند. علاوه بر این، از دوره روشنگری به این سو، نقد تاریخی کتاب مقدس بدل به یکی از مهم‌ترین شاخه‌های مطالعات کتاب مقدس شد و سایر رویکردهای مطالعات کتاب مقدس را تحت تأثیر قرار داد [نک: ۲، صص ۱۰۴-۱۴۰]. به طوری که مطالعه عالمانه کتاب مقدس توسط متألهان محدود به زمینه‌های تاریخی و تقدم و تأخرهای زمانی متن و امثال آن شد و برقراری ارتباط با روایت‌های کتاب مقدس با نگاهی کل‌نگرانه به کناری رفت.

1. Bonaventure
2. Breviloquium

الهیات روایی مطرح‌کنندهٔ زمینه‌ای الهیاتی است که نگاهی منتقدانه به مبادی دیدگاه روشنگری دارد. در واقع هدف روشنگری، تبیین حقیقت در قالب نظامی فراگیر بود. متفکران دورهٔ روشنگری مدعی بودند که انسان‌ها قوه‌ای مشترک به نام عقل دارند که چارچوب و ویژگی‌های کلی‌اش نزد همگان مشابه است و به وسیلهٔ آن می‌توان از خود و جهان شناختی مشترک حاصل کرد. این شناخت امری است یکپارچه که می‌توان با گزاره‌های عقلانی - منطقی آن را به بیان درآورد. اندیشمندانی مثل نیچه، مارکس و فروید در سدهٔ نوزده و اوایل سدهٔ بیستم، چنین نگرشی به عقل و شناخت را به نقد کشیدند. آن‌ها هر یک به نوبهٔ خود بر این باور روشنگری، که انسان‌ها قوهٔ شناخت بی‌طرف و یکسانی دارند، خط بطلان کشیدند.

با تأکیدهای متألهان مکتب روایی، دیگر نمی‌توان کتاب مقدس را منهای روایاتش در نظر گرفت و گفت که این کتاب مجموعه‌ای از آموزه‌ها است. متألهان روایی تأکید دارند که نباید پیام‌های اخلاقی و اعتقادی را از داستان جدا کرد. آن‌ها بر رویهٔ متأخر دین‌ها، که کلامی شده و داستان را فراموش کرده‌اند، ایراد می‌گیرند. در واقع گزاره‌های اخلاقی و اعتقادی کتاب مقدس، زمانی مرجعیت و قدرت می‌یابند که خواننده پا به دنیایی می‌گذارد که متعلق به روایت است. از نظر متألهان روایی، کلیسای واحد کلیسایی نیست که عقاید و اصول مشترک دارد، بلکه کلیسایی است که روایت‌های مشترک دارد.

متألهان روایی، از دههٔ ۱۹۷۰ به بعد، طرح مکتب روشنگری مبتنی بر امکان دست‌یابی انسان‌ها به نظامی فراگیر را، با تأکید بر وجه روایی هویت و شناخت انسان، مردود شمردند. فلسفهٔ هرمنوتیکی پل ریکور^۱، که وجوه فلسفی، الهیاتی و ادبی دارد، نقشی مهم در چرخش روایی در الهیات داشته است. توجه او به ارتباط زمان و روایت، بر مباحث دربارهٔ حالت روایی الهیات تأثیر گذاشته است. توجه ریکور به اینکه نحوهٔ زیستن ما و فهم‌مان از زندگی، ساختاری روایی دارد، و این دیدگاه او که عمل و هویت فرد را می‌توان مثل «متن» مورد تفسیر قرار داد، بر رشد رویکردهای روایی در الهیات تأثیر داشته‌اند. ریکور معتقد است در مواجهه با هر متنی سه وجه را باید از یکدیگر تمییز داد:

1. Paul Ricoeur

جهانی در پس متن، یعنی پیش‌زمینه نویسنده؛ جهانی در متن، یعنی بافتی از مؤلفه‌های درهم تنیده که القاء معنا می‌کنند و جهانی در جلوی متن که مربوط به خواننده است [۸، ص ۲۱۶]. بنابراین شناخت در معنای ریکوری آن، بازنمایی مستقیم از یک واقعیت عینی نیست، بلکه ساختی اجتماعی دارد. دانش، تفسیری اجتماعی از جهان و از خود ما است، که در همان حال که مشغول دیگرانی است که مخاطبان داستان‌های ما هستند، می‌کوشد معنای واقعیت را دریابد. در واقع روایت پنجره‌ای رو به واقعیت نیست، بلکه گفتگویی است که روایتگر با شنونده خود دارد. وقتی داستان زندگی خود یا روایتی از کتاب مقدس را بازگویی می‌کنیم، هم‌زمان انتخاب می‌کنیم که چه چیز را و به چه روشی با مخاطبمان در میان بگذاریم.

استفن کریتس^۱ در سال ۱۹۷۱ مقاله‌ای با عنوان «کیفیت روایی تجربه» نوشت که تأثیر قابل توجهی بر متألهان روایی بر جا گذاشت. او در این مقاله مدعی شد که فهم و تجربه آدمی اساساً ماهیتی روایی دارد و بیان گزاره‌ای و انتزاعی از درک و دریافت‌های انسان ناگزیر با نادیده گرفتن بخشی از این تجربه همراه خواهد بود [۴]. از نظر کریتس ما به تجاربمان صورتی قصه‌وار می‌دهیم. فهم ما از زندگی‌مان هم به طور کلی چنان است که گویی یک داستان است. بر همین مبنا و به همین ترتیب، هویت جمعی، تاریخ و سنت دینی ما هم ساختاری قصه‌وار دارد.

هانس ویلهلم فری^۲، متأله روایی سرشناس، کتابی با عنوان *کسوف روایات کتاب مقدس: پژوهشی در هرمنوتیک سده‌های هجدهم و نوزدهم* (۱۹۷۴) تألیف کرد. این کتاب پژوهشی تاریخی بود که می‌کوشید نشان بدهد مسیحیان تا سده هفدهم کتاب مقدس را به صورتی روایی و به مثابه یک داستان منسجم مطالعه می‌کردند. این رویه قرائت و تفسیر کتاب مقدس در دوره روشنگری به کناری نهاده شد و فهم متن صورتی دیگر به خود گرفت. تحصیل‌گرایی، تجربه‌گرایی، و ایدئالیسم هر یک به شیوه خود حوزه تجربه را اولویت بخشید. قرائت متن ذره‌نگرانه^۳ شد و متون کتاب مقدس بر مبنای قرابت‌شان با آنچه حقیقت مطلق به حساب می‌آمدند ارزیابی می‌شدند [۱۰، ص ۹۶۶].

1. Stephen Crites
2. Hans Wilhelm Frei
3. atomistic

در نتیجه، تمایزی بین حقیقت و روایت‌های دینی، خصوصاً روایت‌های کتاب مقدس پدید آمد. فرای منتقد تحصیل‌گرایی برآمده از روشنگری است که موجب زوال متن کتاب مقدس و روایات آن شد. هانس فری بر کشف مجدد معنایی جدایی‌ناپذیر از متن تأکید دارد. او معتقد است معنا در شبکه‌ی روایی تعیین می‌شود، یعنی شبکه‌ای که زمینه‌ی اجتماعی، گفتار و شرایط موجود خواننده‌ی متن هم در آن اثر دارند [۱۰، ص ۹۶۷].

اگر بخواهیم به اختصار شکل‌گیری و دسته‌بندی موجود در الهیات روایی را شرح دهیم، باید بگوییم که رواج مکتب الهیات روایی به عنوان مکتبی با مبادی متمایز و اساساً استفاده از این اصطلاح، به دهه ۱۹۷۰ در آمریکا برمی‌گردد. سه مکتب مهم در این دوره در حوزه‌ی الهیات روایی در آمریکا شکل گرفت و که آثارشان اگر چه به محورهای کلی مشابهی می‌پرداختند، با این حال نکات تأکید متفاوتی داشتند. دو مکتب مهم در الهیات روایی، مربوط به دو دانشگاه ییل و شیکاگو، به مکاتب ییل و شیکاگو معروف شدند. تمرکز مکتب ییل بر داستان‌های کتاب مقدس بود، حال آنکه مکتب شیکاگو به مبانی فلسفی و فرهنگی بسیار وسیع‌تری می‌پرداخت و چارچوب فرهنگی روایی وسیع‌تری برای انسان قائل بود. در کنار این دو می‌توان به جیمز مک‌کلندون^۱ اشاره کرد که در الهیات روایی رویکردی معطوف به زندگی‌نامه و زندگی‌نامه‌ی خودنوشت دارد [۱، ص ۲۴۴]. ریکور، در کنار دیوید تریسی^۲ و دیگران، بارزترین چهره‌ی مکتب شیکاگو است، و در مکتب ییل، نام ریچارد نیبور^۳، هانس فری، جورج لیندبک^۴ و رونالد تیمان^۵ بیش از دیگران به گوش می‌رسد. مکتب شیکاگو در سنت‌های فلسفی قاره‌ای پدیدارشناسی، اگزیستانسیالیسم و هرمنوتیک ریشه دارد، حال آنکه اگر بخواهیم از مکتبی فلسفی به عنوان پشتوانه‌ی مکتب ییل نام ببریم باید از نظریات ویتگنشتاین متأخر یاد کنیم [۱، ص ۲۵۱].

1. James McClendon
2. David Tracy
3. Richard Niebuhr
4. George Lindbeck
5. Ronald Thiemann

۲.۳. تنگنای انزوا و دوری از عمل

الهیات روایی به‌رغم دستاوردهایی که با تأکید بر روایت و روش بیان روایی در الهیات به دست آورده است، دچار محدودیت‌هایی است. یکی از مهم‌ترین ایرادهای وارد بر الهیات روایی، فقدان معیاری فراگیر برای قضاوت بین سنت‌ها است. چنان‌که پیش از این گفته شد، متألهان روایی از منتقدان این باور مدرن هستند که خرد بشر که همگان واجد آن هستند می‌تواند حقایق را در قالب گزاره‌هایی عقلانی، عام و انتزاعی بریزد که همگان با تکیه بر عقل، توانایی فهم و داوری آن را دارند. این انتقاد و انکار متألهان روایی برابر است با مردود شمردن چارچوبی که بتواند بین افرادی از فرهنگ‌ها و سنت‌های مختلف پل ارتباطی ایجاد کند. جایگزینی که الهیات روایی به جای گزاره‌های انتزاعی معرفی می‌کند، داستان‌ها و روایت‌های کتاب مقدسی، سنتی و تاریخی است که عمدتاً مختص فرهنگی خاص هستند و نمی‌توانند زمینه‌ای برای مفاهمه و ارتباط پدید آورند. از این وجه الهیات روایی نزد بعضی از متألهان روایی به سوی الهیاتی اصطلاحاً پسالیبرال رفته است.

تأکید بر مرز بین سنت‌ها و چارچوب‌های فرهنگی و روایی مختلف، در بین متألهان روایی تفاوت دارد. الهیات جورج لیندبک نقدهایی شدید بر الهیات لیبرال دارد و بر فقدان معیاری عام بین چارچوب‌های مختلف فرهنگی تأکید دارد و از این حیث الهیاتی پسالیبرال است [۶]. رونالد تیمان متأله سرشناس روایی، در کتاب *مکاشفه و الهیات: انجیل به مثابه وعده‌ای روایی* (۱۹۸۵) از پس پاسخ به ایرادهای مردن برنیامده است و می‌پذیرد که فیدئیست (ایمان‌باور) است [۹، ص ۵]. هوگو تریستان انگلههارت^۱ اساساً متألهی نسبی‌نگر در الهیات روایی است و از نسبی‌نگری راه به انزوا و محافظه‌کاری می‌برد، به این معنا که قائل به هیچ حقیقت فراگیری نیست و بر همین اساس بر حقانیت سنت دینی برای کسانی که در دل این سنت زندگی می‌کنند تأکید می‌کند [۱۳، ص ۸۳-۱۱۸]. برای مثال یهودی‌ها فهم خود را از «وعده»، «برگزیدگی» و «شرایع» دارند و این کلمات بیرون از این سنت معنایی دیگری دارد. فهم مشترک آن‌ها از این اصطلاحات مشترک، تحت تأثیر سنت و جماعتی است که در آن زندگی می‌کنند و

1. Hugo Tristan Engelhardt

داستانی که بخشی از آن هستند [۱۳، ص ۴]. لیوتار متفکر پسامدرن حوزه روایت – و البته غیرمرتبط با الهیات روایی – با تأکید بر روایت‌های محلی و خاص، هر فراروایتی اعم از روشنگری و دین را مردود می‌شمرد [۱۰، ص ۹۳۷].

استفاده محافظه‌کارانه از این وجه از روایت و الهیات روایی به این معنا است که کسانی (با تفکر محافظه‌کارانه) از این الهیات استفاده کرده‌اند تا در گذشته مأمنی بجویند و به آن بازگشت کنند و ارتباط با جهان معاصر و چندصدایی را انکار کنند. یکی از منتقدان با ذکر همین مطلب که محافظه‌کارها در پی چنگ زدن به هویتی متصلب در گذشته‌اند، این ایراد را وارد می‌کند که این استفاده‌ای بجا از ظرفیت‌های روایت نیست. او با تکیه بر پل ریکور خاطر نشان می‌کند که داستان اساساً دارای این توانایی است که گذشته و حال و آینده را به هم پیوند بدهد و ما را با تغییرات منطبق کند [۷، ص ۳].

نقد دیگر مرتبط با بحث ما بر الهیات روایی آن است که این الهیات، لاقلاً در شاخه شیکاگوی آن، سخت نظری و محدود به بحث‌های روشی شده است و شاخه‌های مختلف آن به طور کلی به مسئله قدرت و پراکسیس بی‌توجه‌اند [۸، ص ۲۲۴]. ماری دوک اندیشمند آمریکایی معاصر که دغدغه الهیاتی عمومی و سیاسی را دارد، به انفعال الهیات روایی ایراد می‌گیرد و معتقد است کشوری سکولار مثل آمریکا نیازمنده تأثیر الهیات است [۷، ص ۴]؛ الهیاتی که هم بتواند منزوی و محدود نباشد و هم به تغییر و تأثیرگذاری علاقه‌مند باشد. او الهیات روایی را به‌رغم پتانسیل‌هایش، در حال حاضر فاقد این دو ویژگی می‌داند.

در نتیجه و به اختصار می‌توان گفت الهیات روایی به گزاره‌های انتزاعی و مبتنی بر اصول فراگیر در تفکر روشنگری نقد دارد و معتقد است کتاب مقدس و تجربه و هویت بشری هر دو شئونی روایی دارند و این مسئله در تفکر روشنگری مغفول مانده است و باید مورد توجه قرار گیرد. اما همین تأکید بر خاص و جزئی بودن یکی از مواردی است که از شأن ارتباطی این الهیات کاسته است. علاوه بر این اگر به سابقه این الهیات در چند دهه گذشته بنگریم این الهیات روی خوشی به الهیات سیاسی نشان نداده است، که البته این هم می‌تواند برخاسته از همان خاص‌نگری باشد.

۴. یوهان باپتیست متس

یوهان باپتیست متس (زاده ۱۹۲۸ م.)، متأله کاتولیک آلمانی و از چهره‌های برجسته در الهیات سیاسی مسیحی، که از دهه ۱۹۶۰ رخ نمود، است. او از متألهان برجسته مابعد واتیکن دوم در آلمان است. بزرگترین دستاورد متس را چرخشی می‌دانند که او در الهیات کاتولیک از معرفت‌شناسی و وجودشناسی به واقعیت اجتماعی و سیاسی وجود انسان در جهان موجب شد [۱۴، ص ۱]. او در این چرخش از الهیات استاد خود، کارل رانر^۱، دور شد و تحت تأثیر متفکران مکتب فرانکفورت قرار گرفت. الهیات رانر نوعی الهیات انسان‌شناختی با تمرکز بر سوژه است و نقد متس به این الهیات از این بابت بود که در این تمرکز بر سوژه، توجهی به سنت و به سیاست نشده است. الهیات متس، با نهادن تأکید بر روایت و بر سوژه واقعی، در جهت جبران همین کاستی است.

۴.۱. متس و رابطه‌ای انتقادی با جهان مدرن

الهیات متس از دهه ۱۹۶۰ به سوی سوژه‌ای سیاسی-اجتماعی، و نه انتزاعی، چرخید و در این چرخش از روایت بهره برد. او این الهیات سیاسی خود را در قالب مقالاتی در دهه‌های ۶۰ و ۷۰ میلادی پرورد که این مقالات در قالب دو اثر مهم او گردآوری شده‌اند: *الهیات ناظر بر جهان و ایمان در تاریخ و جامعه*.

متس در الهیاتی که در این آثار عرضه کرده است، مراقب دو پرتگاه در دو سوی مسیر خود بوده است. از یک سو او متألهی کاتولیک است و می‌داند تأکید بر تمایز الهیات مسیحی با معارف و جریان‌های بیرون از این دین راه به گونه‌ای انزوا برای الهیات و برای اجتماع مسیحی می‌برد، حال آنکه از نظر او کلیسای مسیحی از زمان کنستانتین خود را نهادی هم‌گام و هم‌راه با جامعه می‌دانسته است. از سوی دیگر منطبق شدن کلیسا و مسیحیت با معیارهای جهان پیرامونش، آن را از ماهیت اصیلش دور و بدل به نهادی در کنار سایر نهادهای امروزی می‌کند که وجه تمایزی از آن‌ها ندارد [۱۶، ص ۱۵۵]. بنابراین می‌کوشد راهی در میانه این دو پرتگاه بجوید. این که آیا کار او از این

بابت با توفیقی همراه بوده است یا نه، جای بررسی دارد، اما چنان‌که محققان به این نکته اشاره کرده‌اند [۱۲، ص ۳۲۶-۳۳۰] ابزار او در این راه «روایت» است.

متس کاتولیک، جهان سکولار و بایسته‌هایش را می‌پذیرد. او اگر چه بر سنت مسیحی پای می‌فشرد، اما جهان سکولار و بایسته‌هایش را فراموش نمی‌کند و می‌خواهد با آن در بده و بستان باشد. متس در *الهیات ناظر بر جهان* با این مبنا که خداوند جهان را پذیرفته و آزادی‌اش را تأیید کرده است، بر آزادی جهان و ارزش آن تأکید می‌کند. او می‌داند که چشم پوشیدن بر زمینه‌ای که دیندار در آن زندگی می‌کند و چشم دوختن صرف به حقایق بی‌زمان و بی‌مکان راه به گوشه‌ای می‌برد که مکاتبی مثل نومدرسی‌گری، که خود بر آن نقد دارد، در آن منزل کرده‌اند.

از سوی دیگر متس وجوهی از اندیشه و فرهنگ جهان مدرن را به نقد می‌کشد. به بیان دیگر اگر چه طرفدار بیرون آمدن از لاک انزوا است اما رابطه با جهان پیرامونی را نه رابطه‌ای خام‌دستانه، بلکه رابطه‌ای انتقادی می‌خواهد. او منتقد آن چیزی است که عقل ابزاری و فناورانه می‌خواند. متس ابراز تأسف می‌کند که عقل ابزاری و ارزش‌های مبادلاتی بر جامعه حکم‌فرما شده‌اند. از نظر او «سوژه‌ای که در پی برنامه‌ریزی و مهار تکنولوژی و علم است، در حال دادن مهار خود به دست آن‌ها است» [۱۶، ص ۱۰۱]. متس اتخاذ رویکرد عمل‌گرایانه به طبیعت و انسان را مورد نقد قرار می‌دهد. اقدامات فناورانه و برنامه‌ریزی‌های اجتماعی مبتنی بر معیارهای کارایی، سرعت، رشد و پیشرفت هستند و از این حیث نسبتی با اخلاق ندارند [۱۵، ص ۱۱۷]. او که یکی از مهم‌ترین دغدغه‌هایش، عرضه نگرشی الهیاتی است که در آن همه افراد سوژه محسوب شوند، تأکید می‌کند در نظام ابزارانگاران‌های که کارایی و سودمندی ارزش است، افراد فاقد این ویژگی‌ها سوژه شمرده نخواهند شد. به این ترتیب نه عدالت درباره چنین افرادی رعایت خواهد شد و نه آزادی در جامعه مصرفی معنایی اصیل خواهد داشت [۱۶، ص ۳۵].

صفت بورژوازی نزد متس بار معنایی تحقیرآمیزی دارد. از نظر او این صفت توصیف‌گر نگرش‌ها، مفروضات و رفتارهای طبقه متوسط در اروپای مبتنی بر ارزش‌های سرمایه‌دارانه است [۱۸، ص ۸۳]. سوژه بورژوازی مصرف‌کننده‌ای با رویکردی عمل‌گرایانه به افراد و امور است، فاقد حافظه تاریخی است و دین را خصوصی کرده است. او

سرزمین، طبیعت، هنر، محصولات صنعتی و کار انسانی را محصولاتی برای فروش می‌داند و هر چه که ارزش مبادلاتی نداشته باشد و نتواند به کمیت درآید، مثل برخورد دوستانه، قدردان بودن، توجه به مردگان، سوگواری و دین، از حوزه ارزش بیرون می‌گذارد و ارزشی هم‌تا جای آن نمی‌نهد. توجهی به بی‌عدالتی طبقاتی ندارد و فقر و کمبود امکانات برای عده‌ای از افراد برای او چندان اهمیتی ندارد [۱۶، ص ۳۸].

متس معتقد است نهاد مسیحیت نیز بورژوازی شده و از این جهت شایسته نقد است. او با این نقد مارکسی موافق است که دین در بسیاری از موارد مؤید وضعیت اقتصادی موجود است و راه را بر مقاومت و انتقاد ستمدیدگان می‌بندد. او می‌گوید مسیحیت در شرایط امروزی حامی امیدهای مصرف‌کنندگان و خونسردی و بی‌احساسی بورژوازی است، ایمان به خدا بدل به امری خصوصی شده و ضامن سلامت روانی دینداران است و چنین دینی فاقد انگیزه‌های سیاسی است [۱۸، ص ۸۵].

خلاصه آن که متس تعهدش به آزادی بشر یا به جامعه‌ای سکولار را فراموش نکرده است و از سوی دیگر، تأکیدش بر سکولاریزاسیون منجر به پذیرش مدعای سکولارها حاکی از جا نداشتن دین در عرصه عمومی نشده است. او اگر چه به سراغ دنیای مدرن می‌رود و به آن توجه دارد، اما این رابطه و توجه انتقادی است. همچنین اگر چه به روشنگری و نظام مصرفی نقد دارد، اما نقدش به روشنگری موجب اتخاذ موضعی ضد عقلانی و پیشامدرن یا پسامدرن نمی‌شود.

۲.۴. «الهیات بنیادین عملی» متس و نقش روایت در آن

متس در *ایمان در تاریخ و جامعه* به مبانی الهیات سیاسی خود می‌پردازد. او در این کتاب الهیات خود را یک «الهیات بنیادین عملی»^۱ - که در عنوان فرعی کتاب هم گنجانده شده است - می‌نامد که بر بنیاد این فهم او از مسیحیت استوار است: مسیحیت عبارت است از امید به خدای مردگان و زندگان، که همه را فرا می‌خواند تا «سوژگانی در حضور او» باشند، بنابراین به دفاعی عملی نیاز دارد، نه نظری [۱۶، ص ۷۳]. «سوژه بودن

همگان در حضور خداوند» حاکی از تأکیدی است که متس بر عدالت برای همگان و به حساب آمدن انسان‌ها از هر طبقه و گروهی دارد. از نظر او ایمان مسیحی، آن طور که در کتاب مقدس آمده است، در وهله اول عمل است - نه نظام نظری الهیاتی. این عمل، ریشه در امید به سوژه بودن عامی دارد که در اتحاد با خداوند محقق می‌شود، در نتیجه مفهوم خداوند، مفهومی عملی است که با علائق اولیه کسانی که به آن فکر می‌کنند سیقل می‌خورد [۱۶، ص ۵۱]. بنابراین مبنای این الهیات بنیادین علمی او «پراکسیسی» مبتنی بر مفهوم «خدا» است که از الهیات متس یک الهیات چپ می‌سازد.

او با تأکید بر دغدغه عمل کردن برای تحقق امکان سوژه بودن همگان، نظام‌های الهیاتی نظری را نقد می‌کند. از نظر متس، الهیات مسیحی بیشتر امیدی به آینده است، تا قبول عقلانی گزاره‌ها. دغدغه الهیاتی او رفع تناقض‌های گزاره‌ای و عقلانی نیست، بلکه دفاع از کسانی است که آزادی‌شان محدود شده است یا تاکنون امکان سوژه بودن را نداشته‌اند [۱۶، ص ۵۰-۶۰].

متس در زمینه‌سازی برای این امید الهیاتی، سه مفهوم مهم را مطرح می‌کند: روایت، خاطره و همبستگی [۱۶، ص ۱۸۳]. خواهیم دید که این سه، ارتباط اساسی با هم دارند و «روایت» از حیثی در مرکز آن‌ها قرار دارد.

خاطره در الهیات متس، بیش از هر چیز به یاد آوردن رنج و بنابراین مجرای برای شنیدن صدای بی‌صداها و ستم‌دیدگان است. مسیحیت استوار بر مکاشفه‌ای در تاریخ است و به یاد آوردن و خاطره رخدادها مکاشفه‌ای کتاب مقدس در الهیات متس اهمیت دارد. مهم‌ترین این رخدادها خاطره رنج، مرگ و رستاخیز عیسی مسیح است. متس معتقد است که ذکر مصائب مسیح به فرد مسیحی انگیزه و الهام عمل و مقاومت در برابر رنج می‌دهد. مسیحیان باید با تکیه بر این ذکر مصائب مسیح، ستم‌دیدگان و حذف‌شدگانی را به یاد آورد که نتوانستند در تاریخ سوژه باشند. مسیحیان باید همچون مسیح برای آن‌ها رنج بکشند و مبارزه کنند. متس مسیحیت را مختصراً به «ذکر مصائب عیسی مسیح» تعریف می‌کند و معتقد است از این طریق وعده‌های مان را و امیدی که این وعده‌ها در ما انگیزتند به یاد می‌آوریم [۱۶، ص ۲۰۰]. متس مصائب مسیحی را «خاطره‌ای خطرناک» می‌نامد، چون این خاطره آینده را از آن ستم‌دیدگان پیش‌بینی

می‌کند و دائماً مسیحیان را دعوت به تغییر خودشان می‌کند تا برای تحقق چنین آینده‌ای آمادگی داشته باشند [۱۶، ص ۹۰].

متس خاطره رستاخیز عیسی را در کنار خاطره رنج و صلیب او خاطرنشان می‌کند. او این خاطره لذت‌بخش را هم انگیزه‌ای مثبت برای عمل مسیحیان می‌داند به طوری که فرد مسیحی با تکیه بر این امید عمل می‌کند که در رنج و مرگ قربانیان مغلوب و مغفول تاریخ هم به طریقی رازآلود، همچون رستاخیز عیسی مسیح، معنایی وجود دارد که هنوز چنان‌که باید درک نشده است [۱۶، ص ۱۱۳].

به خاطر آوردن امکانات محقق نشده، به ما امکان می‌دهد که بدیل‌هایی برای وضع موجود تصور کنیم و همچنین برای مقاومت انگیزه بگیریم. در تأیید این دیدگاه متس می‌توان با مراجعه به تاریخ نشان داد که سرکوبگران، حافظه قوم سرکوب شده را پایمال می‌کردند، چون حافظه در بخشیدن هویت و انگیزه مقاومت به این افراد نقشی خطرناک دارد [۷، ص ۱۱۲]. متس می‌گوید هر تصور آرمانی از رهایی، که وضع موجود را به چالش می‌کشد، ریشه در این‌گونه از خاطره دارد» [۱۶، ص ۵۶]. به این ترتیب پرداختن به گذشته، در الهیات متس، نوعی گذشته‌گرایی محافظه‌کارانه نیست و البته حاوی امکانات و انگیزه‌هایی برای مقاومت و حرکت است.

ذکر این نکته هم حائز اهمیت است که تأکید متس بر خاطره و رخداد‌های تاریخ انکشاف خداوند و تاریخ رنج‌های بشر، به معنای مغفول نهادن اصول و آموزه‌های اعتقادی مسیحیت نیست. به بیان دیگر در تصور او از مسیحیت، خاطره جای اصول عقیدتی را نمی‌گیرد. اگر چه تأکید متس بر قالب روایی است و از محصور کردن باورهای مسیحی در شماری از گزاره‌های نظام‌مند اجتناب می‌کند، با این حال اصول اعتقادی را مهم می‌داند و معتقد است که این اصول موجب می‌شوند جوهری از سنت که ممکن است در دوره‌ای (مثلاً شرایط معاصر او) در خطر فراموشی و محدودیت قرار بگیرند، حفظ بشوند. متس اصول اعتقادی را «قواعد^۱ خاطره جمعی» مسیحیان می‌نامد [۱۶، ص ۲۰۲] و معتقد است اگر چه اصول اعتقادی جای روایت را در سنت مسیحیت

نمی‌گیرد و این سنت همچنان به روایت نیاز دارد، با این حال این قواعد موجب می‌شوند که جلوی فراموشی و فقدان خاطرات مهم گرفته شود.

متس با تأکید بر خاطره، گونه‌ای خردورزی را در برابر خرد روشنگری مطرح می‌کند. او این خرد را «یادآورانه»^۱ یا خرد بهره‌مند از خاطره و یادآوری می‌نامد. از نظر متس الهیات نباید پروژه روشنگری را رها کند «بلکه خرد روشنگری - یعنی خرد عاری از خاطره - باید تصحیح شود» [۳، ص ۶۰]. متس هشدار می‌دهد که اگر آدمی خاطره و حافظه تاریخی را به فراموشی بسپارد، آن‌گاه لامحاله حیات سیاسی جای خود را به شکلی از تفکر ابزاری خواهد داد و در بلندمدت فناوری بر جای آن خواهد نشست [۱۶، ص ۱۱۶]. دومین مفهوم مهم در الهیات بنیادین عملی متس، روایت است. روایت‌های کتاب مقدس در الهیات متس، همچون سایر متألّهان الهیات رهایی‌بخش، اهمیت دارد. از نظر متس روایت‌های عهد عتیق، خصوصاً داستان خروج قوم ستمدیده با یاری خداوند از جور حاکم ستمگر مصر، و روایت‌های عهد جدید، خصوصاً داستان مرگ و رستاخیز عیسی مسیح، از مهم‌ترین روایت‌های کتاب مقدس هستند.

متس مراد خود از روایت و ساختار روایی الهیات را به صورت نظام‌مند عرضه نمی‌کند. با این حال می‌توان گفت وقتی او از نیاز به قالب روایی برای الهیات سخن می‌گوید، منظورش تأکید بر وجه قصه‌گویانه الهیات مسیحی است. او می‌گوید ما باید به خاطر داشته باشیم که مسیحیت از ابتدا اجتماعی دینی مبتنی بر روایت کردن و به خاطر آوردن با مقصودی عملی بوده است، نه اجتماعی مبتنی بر بحث و جدل عقلانی [۱۶، ص ۲۱۲]. در همین جا دو مؤلفه در تأکید او بر روایت را باید برجسته نمود: تقابل روش روایی با روش استدلال و برهان و تقابل الهیاتی صرفاً نظرپرداز^۲ با الهیاتی معطوف به عمل.

متس همچون متألّهان روایی تأکید دارد که باید روایت را چیزی بیش از قالبی حاشیه‌ای برای محتوایی که قابل گنجاندن در قالبی گزاره‌ای است، دانست. او روایت را «ساختار اصلی» الهیات می‌داند و می‌گوید داستان‌هایی مثل سفر خروج چیزی بیش از «زیوری داستانی» برای یک الهیات «محض» هستند [۱۶، ص ۵۱]. متس معتقد است که

1. anamnestic
2. speculative

باید تفکر بازسازی کامل الهیات بر مبنای عقل انتزاعی را کنار بگذاریم. او مسیح‌شناسی را مثال می‌زند که اگر چه در طول تاریخ به دام بحث‌های انتزاعی درازدامن افتاده است، با این حال اساساً یک داستان بوده است نه یک مفهوم انتزاعی [۱۶، ص ۵۲].

بنابراین متس با این تفکر که برای گشودن باب مرادده و رابطه با جهان مدرن باید قالبی گزاره‌ای اتخاذ کرد مخالف است و متألّهان لیبرال را که برای مقبولیت محتوای دین برای انسان معاصر آن را به محتوای نظری ایمان تقلیل می‌دهند، مورد نقد قرار می‌دهد [۱۲، ص ۳۲۸]. متس دقیقاً با همین استدلال به نقد متفکران اگزیستانسیالیست می‌پردازد که می‌کوشند از قالب مهم روایی در الهیات گذر کنند و محتوای دین را با دغدغه فهم‌پذیری و مقبولیت برای معاصرین به چیزی غیر از آن تقلیل دهند [۱۶، ص ۲۱۳]. البته متس از این باب هم به اندیشمندان اگزیستانسیالیست نقد دارد که آن‌ها دیندار را سوژه‌ای غیرسیاسی و فارغ از تأثیرات شرایط اجتماعی در نظر می‌گیرند [۱۸، ص ۸۴].

حتی اگر (همچون متألّهان لیبرال و متألّهان اگزیستانسیالیست) دغدغه ارتباط با جهان معاصر را داشته باشیم، قالب روایی مناسب‌ترین طریق برای این کار است. آگاهی انسان آمیخته به روایت است و افزون بر آن حتی هویت ما هم روایی است. از سوی دیگر کتاب مقدس سرشار از روایت‌هایی درباره کارهای خداوند در برابر جهان و انسان، و البته واکنش‌های انسان در برابر آن‌ها است. از این رو آگاهی و هویت انسان و کتاب مقدس هر دو ساختاری روایی دارند و کتاب مقدس بیش از محتوای گزاره‌ای ایمان می‌تواند منشأ تأثیر در انسان باشد.

همین ویژگی روایت است که متس را در گذر از تنگنایی که یک سوی آن محصور شدن به حصارهای سنت در جهانی بیگانه از سنت و سوی دیگر آن اختلاط با جهان مدرن به بهای کوتاه آمدن از تمایز و برجستگی مسیحیت است، یاری می‌کند. یعنی روایت از سویی این خاصیت را دارد که دیندار را با سنتی‌ترین بیان الهیاتی متصل نگاه می‌دارد و از سوی دیگر هم این امکان را در اختیار انسان معاصر قرار می‌دهد که با داستان‌های دین مرتبط شود. متس می‌گوید ما نیازمند روایت‌هایی هستیم که زندگی امروزمان را به وحی گذشته پیوند بزند و این امکان را به وجود آورد تا تجربه دینی‌مان را از طریق آن‌ها به فهم درآوریم. او از مسیحیان عادی می‌خواهد که با روایت تجربه

دینی‌شان بدل به سوژه کلیسا شوند. در این صورت دیگر کلیسا نه حامی آن‌ها و نه کلیسایی برای آن‌ها، بلکه «کلیسای آن‌ها» خواهد بود [۱۶، ص ۲۳۱].

همبستگی سومین مفهوم مهم در الهیات بنیادین عملی متس است. خاطره از مصادیق مهم روایت در الهیات متس است، بنیانی برای همبستگی است. به واقع امید به خدایی عام که می‌خواهد همگان سوژه‌هایی نزد او باشند، امیدی مبتنی بر خاطره است. چنین امیدی موجب همبستگی عام و جهانی می‌شود. چنان‌که از الهیات متس انتظار می‌رود این همبستگی نه صرفاً مفهومی اگزستانسیالیستی، بلکه بیش و پیش از آن مفهومی سیاسی است و از آن انتظار برانگیختن عمل در دینداران، خصوصاً در دفاع از کسانی که سوژگی‌شان به خطر افتاده است، می‌رود. متس بین رازآلود بودن و سیاسی بودن این همبستگی تضادی نمی‌بیند [۱۶، ص ۲۳۱].

«همبستگی با مردگان» هم مفهومی مهم در الهیات متس است. این‌گونه از همبستگی بی‌تردید مفهوم خاطره را، که مفهومی مهم در الهیات او است، به یاد می‌آورد. از نظر متس همبستگی با مردگان هم صورتی دیگر از مقاومت در برابر ستمگران است. چون خاطره رنج می‌تواند تصور آینده‌ای آزاد را در فرد القا کند و فراموشی ستمدیدگان گذشته موجب مخاطراتی برای آزادی و عدالت می‌شود [۱۶، ص ۱۱۲-۱۱۳]. دلیل دیگر متس در اهمیت همبستگی با مردگان، آن است که اگر مردگان برای ما فاقد ارزش باشند، زندگان (که روزی به مردگان خواهند پیوست) هم ارزشی نخواهند داشت. باید بکوشیم امید و عمل‌مان تداومی با قربانیان تاریخ پیدا کند. برای مثال او معتقد است پس از آشویتس، فقط با تداوم امید و نیایشی که در آشویتس امکان‌پذیر بود می‌توانیم امید داشته باشیم و نیایش کنیم [۷، ص ۱۱]. متس تأکید دارد که دعا برای مردگان نه فرار از واقعیت و نه امری مبتنی بر جادو است، بلکه صورتی از همبستگی مسیحی و در نتیجه ارزشمند است.

مفاهیم خاطره، روایت و همبستگی با هم ارتباط دارند. خاطره اساساً ماهیتی روایی دارد و حتی می‌توان آن را یکی از مصادیق مفهوم روایت به حساب آورد. علاوه بر این شاید بتوان آن را مهم‌ترین مصداق روایت دانست، چنان‌که گفته‌اند که نخستین مصداق روایت در الهیات متس را تاریخچه یا زندگی‌نامه خودنوشت افراد و گروه‌ها باید دانست

[۱۸، ص ۹۳]. از سوی دیگر ذکر خاطره موجب همبستگی می‌شود، خصوصاً ذکر خاطره و همبستگی با کسانی که سوژگی‌شان انکار شده است. به نظر می‌رسد آشکارترین شکل ارتباط همبستگی و روایت هم خاطره باشد. بگذریم از این که با لحاظ وجه روایی هویت افراد، همبستگی می‌تواند ارتباطی مستقیم با روایت داشته باشد و ارتباط بین افراد منهای وجه روایی دشوار باشد.

۵. دستاورد متس برای الهیات روایی

اکنون پس از طرح تنگنایی که الهیات روایی در آن گرفتار است، یعنی محدودیت این الهیات در حوزه نظری و همچنین محدودیت در چارچوب غیرفراگیر و محلی سنت و روایت درون‌دینی و درون‌فرهنگی، و همچنین پس از آشنایی با کلیات الهیات متس، خصوصاً با تأکید بر بخش‌هایی از الهیات او که مرتبط با روایت است، می‌توانیم بار دیگر به مسئله اصلی این نوشتار بپردازیم: الهیات متس چه دستاوردی برای الهیات روایی می‌تواند داشته باشد؟

مشاهده کردیم که روایت در الهیات بنیادین عملی متس نقشی مهم و محوری برعهده دارد. متس همانند سایر متألهان رهایی‌بخش بر زوایای مغفول‌مانده روایت‌های کتاب مقدس تأکید دارد. الهیات رهایی‌بخش آمریکای لاتین، الهیات فمینیستی و الهیات سیاهان، که همه از نوع الهیات رهایی‌بخش به حساب می‌آیند، بر زوایای مغفول روایت‌های کتاب مقدس تأکید دارند [۹، ص ۱۳]. متس هم به همین ترتیب روایت‌های کتاب مقدس و رنج‌های عیسی مسیح و امید به ملکوت آسمان‌ها در آینده را مهم می‌داند و معتقد است آن‌ها می‌توانند نقش مسیحایی دیندار مسیحی در قبال ستم‌دیدگان را متذکر شوند و الهیات مسیحی را از روحیه‌ای بورژوازی، که بر آن سایه افکنده است، دور کنند [۱۸، ص ۸۵].

ویژگی رهایی‌بخشی روایت در نکته ظریف دیگری هم مستتر است. چنان‌که پیش از این گفته شد، متس به سیطره عقلانیت ابزاری بر فرهنگ امروزین بشر انتقاد دارد. او معتقد است فرهنگ مبتنی بر عقلانیت علمی و ابزاری، از سر و ته تجربه بشری می‌زند و به اصطلاح فروکاست‌گرایانه است، حال آنکه روایت به طور کلی و فرهنگ مسیحی

مبتنی بر روایت از چنان غنایی برخوردار هستند که پاسخگوی غنای تجربه بشرند. او وظیفه الهیات را به طور مختصر چنین می‌داند: «باید در حفظ و حمایت از خاطره روایی نجات در جهانی علمی کوشد، و راه را برای تجدید روایت، که بی‌آن تجربه رستگاری صامت خواهد ماند، بگشاید» [۱۶، ص ۲۱۳].

خاطره ماهیتی روایی دارد و همبستگی با سایرین، خصوصاً محذوفان و مغفولان تاریخ و جامعه بشری، بر اساس شنیدن و یادآوری خاطرات آن‌ها و فراموش نکردن‌شان امکان می‌یابد. بنابراین می‌توان مدعی شد که متس با مهم‌ترین ابزار خود، یعنی روایت، به مهم‌ترین مقصود خود، یعنی توجه به رانده‌شدگان و ستم‌دیدگان، می‌پردازد تا آن‌ها هم چنان که پیش از این گفته شد «سوژه‌ای در حضور خداوند» باشند [۱۵، ص ۱۵۳]. به این ترتیب متس کاری دیگر هم انجام می‌دهد: راهی پیش روی الهیات روایی می‌گشاید تا از انزوای مباحث نظری و حصارهایی که تأکید بر چارچوب فرهنگ و روایت خودی برای این الهیات پدید می‌آورد، روزنی به سوی عمل و به سوی گفتگوی بینا فرهنگی بگشاید.

خاطره که دارای قالبی روایی است، امکانی برای پراکسیس پدید می‌آورد. یکی از مقاصد مهم پروژه الهیاتی متس بخشیدن معنایی الهیاتی به «امیدها و رنج‌های پنهان-مانده و سرکوب‌شده» است [۱۶، ص ۱۱۴]. شنیدن صداهای ناشنیده و روایت شدن روایت‌های در حاشیه مانده و فراموش شده از طریق به یاد آوردن روایت‌های تاریخی و نیز پدید آوردن فضایی برای این صداها و روایت‌ها، آن چیزی است که الهیات متس بر آن تأکید دارد. همبستگی با کسانی که سوژگی‌شان انکار شده است، از خلال مرور یاد و خاطره آن‌ها بیشتر می‌شود. به این ترتیب الهیات مسیحی وجهی انتقادی می‌یابد و امید به آینده و یادآوری رنج‌های گذشتگان برایش اهمیت خواهد یافت. این نکته را هم باید افزود که متس در تأکید بر شنیده شدن روایت رانده‌شدگان، متأثر از والتر بنیامین و تئودور آدورنو، از اندیشمندان مکتب انتقادی فرانکفورت، است [۸، ص ۲۱۸].

خاطره و روایت علاوه بر اینکه دیندار را به سوی پراکسیس می‌کشاند، همچنین پلی ارتباطی بین گروه‌ها پدید می‌آورد و مانع از انزوا می‌شود. مرور خاطرات به حاشیه رانده‌شدگان و بازگویی داستان رنج ستم‌دیدگان معاصر و ماضی، موجب حفظ تکثر می‌شود. متس خود به این نکته اذعان دارد و معتقد است که تبادل تجربیات و خاطرات

و دیدگاه‌ها با افرادی که متفاوت از ما هستند، موجب می‌شود که در عین شناخت و تصدیق تفاوت و تکثر، پیوندهای افراد با یکدیگر حفظ شوند [۷، ص ۱۱۴].

مسئله‌ای که پیش روی الهیات روایی، الهیات سیاسی متس و هر الهیات دیگری با چنین تأکیدی بر روایت وجود دارد، آن است که اگر ما صرفاً از چارچوب الهیاتی خود آغاز کنیم، نه از معیارهای کلی عقلانیت روشنگری، آنگاه چه چیزی تعیین می‌کند که نقطه آغاز ما کدام روایت باشد. به این ترتیب آیا در یک دور گرفتار نمی‌شویم؟ الهیات روایی معیارهای کلی روشنگری را نمی‌پذیرد و از روایت‌های درون سنت از جمله روایت‌های کتاب مقدس می‌آغازد، اما آیا چنین اقدامی منجر به انزوای هر خرده فرهنگ در چارچوب خود نمی‌شود؟ و نیز در هر فرهنگ خاص با تنوع روایت‌ها مواجه هستیم حال آنکه معیاری کلی و تعیین کننده اینکه از کدام بخش از این روایت‌ها بی‌اغازیم در دست نداریم. این همان مسئله‌ای است که منجر به منزوی شدن رویکردهایی در الهیات روایی شده است. چرا که آن‌ها معیارهای کلی عقلانیت مدرن را نمی‌پذیرند و بر روایت و جزئی و خاص بودن آن تأکید می‌کنند که همین امر موجب می‌شود در گتوی چارچوب فرهنگی خاصی محدود بمانند.

متس در این محدوده نمی‌ماند و راهی برای برون‌شد عرضه می‌کند. او اگر چه به عقلانیت روشنگری و سیطره آن بر فرهنگ امروزی انتقاد دارد، اما این به معنای انکار یکسره عقل نظرپرداز در الهیات نیست [۷، ص ۱۱۹]. متس می‌پذیرد که روایت‌های از پیش توصیه شده وجود ندارند و در رویارویی با زمینه‌های زندگی دینداران مجموعه‌ای از روایت‌ها اهمیت می‌یابند [۱۶، ص ۲۱۰]. او ارزش‌های اخلاقی، علی‌الخصوص عدالت را، متقدم می‌داند و معتقد است روایت‌های معطوف به این ارزش‌ها باید مجال بیشتری بیابند و همچنین الهیات باید با توجه به این ارزش‌ها به تصحیح و هدایت روایت‌های یک جامعه بپردازد. متس باور دارد که علائق بر شناخت ما تأثیر می‌گذارند، با این حال از این نکته نتیجه نمی‌گیرد که جستجوی حقیقت باید تعطیل شود و به ورطه نسبی‌نگری مطلق بیفتیم، بلکه به جای جستجوی موضعی بی‌طرف باید باور داشته باشیم که موضعی راستین است که عرضه‌کننده علائق قابل تعمیم بین همگان باشد. او معتقد است عدالت برای همگان یک علاقه به‌راستی فراگیر است که «متعلق به مبانی و

اصول جستجوی حقیقت است» [۷، ص ۱۲۱]. بنابراین اعتبار روایت مسیحی به الهام-بخشی‌اش برای عمل، و علاوه بر آن، به این است که امید برای عدالتی جهانی و فراگیر حتی برای مردگان را، تجسم بخشد.

متس به گفتگوی افراد از سنت‌ها و چارچوب‌های مختلف فرهنگی و دینی تأکید دارد. او حتی معتقد است علاوه بر خاطره رنج‌های افراد در تاریخ و فرهنگ خودی، باید چنین خاطراتی متعلق به سایر فرهنگ‌ها و نیز متعلق به دشمنان گذشته و حال، نزد ما مجال بازگویی و بازاندیشی بیابند [۱۷، ص ۱۴۳]. بنابراین می‌توان راه‌حل متس را برای برون‌شدن از نسبی‌نگری و از گتوی فرهنگی، در یک کلام گفتگوی بین روایت‌ها دانست. البته شاید گفته شود که گفتگوی بین روایت‌ها نیازمند زمینه متافیزیکی مشترک است اما متس این گفتگو را نیازمند چنین زمینه مشترکی نمی‌داند. او معتقد است مدعیات درباره چنین متافیزیک مشترکی تا کنون تحت سیطره تفکر غربی بوده است. سنت‌های روایی اگر چه در خود و نزد عام دینداران حاوی مرجعیت‌اند، اما عاری از نقص نیستند و باید به وادی گفتگوی بینافرهنگی و تضارب آراء وارد شوند [۷، ص ۱۲۲]. این همان موضع بینابینی متس است که از سویی سیطره چارچوب عقلانی و علمی برخاسته از روشنگری را نمی‌پذیرد اما از سوی دیگر معتقد است گفتگوی بینافرهنگی امکان‌پذیر و حتی ضروری است و فرد می‌تواند از طریق این تعامل و گفتگو به ارزش‌هایی برای انتخاب و تصحیح روایت‌های مورد نیاز در هر سنت و فرهنگ، از جمله سنت مسیحی، دست یابد.

۶. نتیجه‌گیری

الهیات بنیادین عملی یوهان باپتیست متس بر امیدی برخاسته از سه مفهوم اصلی استوار است: روایت، خاطره و همبستگی که روایت مؤلفه اصلی در این میان است. متس با تکیه بر روایت می‌کوشد الهیات مسیحی را از چنبره عقلانیت ابزاری و علمی برخاسته از روشنگری برهاند و متوجه زمینه‌های زندگی دینداران در هر فرهنگ و طبقه کند. بنابراین یکی از کارکردهای روایت در الهیات متس به صدا در آوردن گروه‌ها و طبقاتی است که صدایی ندارند و سوژگی‌شان انکار شده است. همچنین نگاه انتقادی به روایت و سنت و یافتن علائق همگان، دغدغه‌ای است که متس را به سوی گفتگوی بینافرهنگی

می‌کشاند و به این وسیله سنت‌های روایی مختلف می‌توانند با یکدیگر رابطه برقرار کنند. در نتیجه می‌توان گفت متس با دغدغه‌هایی که عملاً برخاسته از علائق سیاسی او است، گونه‌ای از الهیات سیاسی مسیحی را رقم می‌زند که به واسطه توجیهی که به روایت دارد می‌تواند امکاناتی پیش روی الهیات روایی بگذارد. یعنی الهیات روایی، که به نظر می‌رسد در انزوای مباحث نظری و در گتوی چارچوب فرهنگ و روایت درون‌دینی و درون‌فرهنگی خود است و از علائق جهان سکولار و چندفرهنگی اطراف خود دور است، با تکیه به این امکانات الهیات متس، که اگرچه یک الهیات روایی نیست اما بر اهمیت روایت تأکید دارد، می‌تواند راهی به بیرون بیابد.

منابع

- [۱]. استیور، دان آر (۱۳۸۴). *فلسفه زبان دینی*، ترجمه ابوالفضل ساجدی، قم: نشر ادیان.
- [۲]. کیوپیت، دان (۱۳۸۰). *دریای ایمان*، ترجمه حسن کامشاد، تهران: طرح نو.
- [۳]. محدثی، حسن (۱۳۸۸). *الهیات انتقادی: رویکردی بدیل اما ناشناخته*، تهران: یادآوران.
- [4]. Crites, Stephen (1971). "The Narrative Quality of Experience" *Journal of the American Academy of Religion* 39: 391-411.
- [5]. Cupitt, Dan (1991). *What Is a Story?*, London, SCM Press.
- [6]. DeHart, Paul J. (2006). *The Trial of the Witnesses: the Rise and Decline of Postliberal Theology*, Blackwell.
- [7]. Doak, Mary (2004). *Reclaiming Narrative for Public Theology*, State University of New York Press.
- [8]. Ganzevoort, R. Ruard (2011). "Narrative Approaches" in B. Miller-McLemore (ed.), *The Wiley-Blackwell Companion to Practical Theology*, Chichester: Wiley-Blackwell, 214-225.
- [9]. Goldberg, Michael (2001). *Theology and Narrative: a Critical Introduction*, Wipf and Stock Publishers.
- [10]. Home, Brian (1995). "Theology in the Narrative Mode" in *Companion Encyclopedia of Theology*, Peter Byrne and Leslie Houlden (ed.s), London & New York, Routledge, 958-975.
- [11]. Kort, W. A. (1988). *Story, Text and Scripture: Literary Interests in Biblical Narratives*, London: Pennsylvania State University Press.
- [12]. Lauritzen, Paul (1987). "Is 'Narrative' Really a Panacea? The Use of 'Narrative' in the Work of Metz and Hauerwas", in *Theology and Religious Studies* 47, 322-339.
- [13]. Lucie-smith, Alexander (2007). *Narrative Theology and Moral Theology: the infinite Horizon*, Ashgate.

- [14]. Marsden, John (2010). "The Political Theology of Johannes Baptist Metz", in *The Heythrop Journal*, 1-13.
- [15]. Metz, Johann Baptist (1973). *Theology of the World*, trans. William Glen-Doepel, New York: Seabury Press.
- [16]. Metz, Johann Baptist (1980). *Faith in History and Society: Toward a Practical Fundamental Theology*, trans. David Smith, New York: Seabury Press.
- [17]. Metz Johann Baptist (1998). *A Passion for God: The Mystical-Political Dimension of Christianity*, ed. and trans. by J. Matthew Ashley, New York: Paulist Press.
- [18]. Pinnock, Sarah Katherine (2002). *Beyond Theodicy: Jewish and Christian Continental Thinkers Respond to the Holocaust*, State University of New York Press.